

هیاهو و شادی، ورزش و تبلیغات تجاری، سیاست و ایدئولوژی؛ چه چیزهایی در پس نمایش پرشور المپیک است؟ خاستگاهش چیست و آینده‌اش به کجا می‌انجامد؟ رانسیمن نشان می‌دهد که چگونه گلدبلات در بازی‌ها، تاریخ جهانی المپیک، گوشه‌های نهان در سایه تبلیغات المپیک را به میدان می‌آورد و به ما می‌نماید.^۱

بازی‌ها: تاریخ جهانی المپیک، نویسنده: دیوید گلدبلات، انتشارات دابلو. دابلو نرثن، ۲۰۱۶

در واقع المپیک هرگز به ورزش ربط نداشته است. همان طور که دیوید گلدبلات در این کتاب جذاب و افشاگر نشان می‌دهد، این بازی‌ها از ابتدا وسیله‌ای برای القای جهان‌بینی‌ای عمدتاً مبتنی بر سیاست زشت و علم قلابی بوده است. البته گاهی تجارت، و نه رقابت ورزشی، بر سیاست سایه افکنده است. نخستین دوره‌های این بازی‌ها جزئی از نمایشگاه‌های تجاری-پاریس (۱۹۰۰)، سنت لوئیس (۱۹۰۴) و لندن (۱۹۰۸) - بود که فرهنگ و تمدن غربی را تبلیغ می‌کردند. در سنت لوئیس، «بخش انسان‌شناسی»، مسابقه‌های ویژه‌ای را میان «مردم متمدن و بومی‌ها» برگزار کرد تا توان ورزشی آنها را بسنجد. نتیجه‌ی گزارش رسمی چنین بود: «ورزشکاران قبایل وحشی و نامتمدن ضعیف‌تر بودند و دربارهی آنها به شدت مبالغه شده بود.» می‌دانیم که هیتلر المپیک ۱۹۳۶ برلین را به ابزاری برای تبلیغ نظریه‌های نژادی خود تبدیل کرد اما کار او با روح جنبش المپیک ناهمخوان نبود؛ او صرفاً در همان مسیر پیش می‌رفت.

می‌توان پیر دُ کوپرتن، بنیان‌گذار المپیک مدرن، را مقصر اصلی دانست. این اشراف‌زاده‌ی کاتولیک فرانسوی، آنترناسیونالیستی اصیل بود اما آنترناسیونالیسم برای او چیزی جز تجلیل محاسن ظاهراً فراگیر فرهنگ والای اروپایی نبود. مهم‌ترین این محاسن مردانگی بود. به نظر کوپرتن، ورزش زنان «زشت‌ترین منظره‌ای» بود «که چشم آدمی می‌تواند تصور کند». مسابقه‌های زنان تنها به رقابت‌هایی زینتی همچون تیراندازی با کمان محدود می‌شد.

گلدبلات نشان می‌دهد که تغییر در جنبش المپیک بسیار کند بوده است. در المپیک ۱۹۲۸ آمستردام، سرانجام زنان اجازه یافتند که در دو ۸۰۰ متر رقابت کنند؛ رقابتی چنان نفس‌گیر که بسیاری از دوندگان پس از عبور از خط پایان

^۱ دیوید رانسیمن، مدرس نظریه‌های سیاسی در دانشگاه کمبریج انگلستان و ستون‌نویس روزنامه گاردین است. این مقاله برگردان اثر وی در روزنامه گاردین است:

Runciman, David, [‘The Games: A Global History of the Olympics by David Goldblatt review- a tale of ugly politics and propaganda’](#), *The Guardian*, 15 July 2016

غش کردند (امروز هم چنین اتفاقی رخ می‌دهد). خبرنگاری در توصیف این مسابقه نوشت، «چه قدر رقت‌انگیز بود که دیدیم این دخترها پس از عبور از خط پایان ناگهان مثل گنجشک‌های مرده روی زمین افتادند». به نظر مسئولان، این مسابقه ثابت کرد که رقابت شدید با جثه‌ی ضعیف زنان سازگار نیست. باورنکردنی است اما واقعیت این است که از آن پس تا المپیک ۱۹۶۴ حداکثر مسافت رقابت‌های دو زنان ۲۰۰ متر بود.

با مطالعه‌ی این کتاب درمی‌یابیم که المپیک تنها از جنبه سیاسی و علمی بد نبوده بلکه از نظر تبلیغاتی هم بد بوده است. موفقیت جسی آنز، دونده‌ی سیاه‌پوست آمریکایی، تلاش هیتر برای نمایش برتری رایش هزارساله‌اش را^۲ ناکام گذاشت. ممکن است فیلم‌های لنی ریفرنشتال از المپیک ۱۹۳۶ برلین گیرا باشد اما تنها یک دهه پس از آن، اثری از حکومت رایش نبود. بعد از آن هم تلاش برای استفاده از این بازی‌ها به نفع اهداف سیاسی، موفقیت‌آمیز نبوده است. در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، المپیک بازیچه‌ی نبردهای تبلیغاتی دوران جنگ سرد شد. پس از حمله‌ی شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹، آمریکا المپیک ۱۹۸۰ مسکو را تحریم کرد. روس‌ها کوشیدند آن بازی‌ها را به ابزاری برای تبلیغ کمونیسم شوروی تبدیل کنند اما تنها یکنواختی ملال‌آور کمونیسم را نشان دادند. آنها با تحریم المپیک ۱۹۸۴ لس‌آنجلس در پی انتقام‌جویی برآمدند. آمریکایی‌ها سعی کردند که آن بازی‌ها را به ابزاری برای تبلیغ محاسن سرمایه‌داری تبدیل کنند اما فقط عوامانگی سرمایه‌داری را نمایش دادند.

المپیک لس‌آنجلس حداقل از نظر مالی درآمدزا بود (یکی از علل آن حمایت مالی کوکاکولا بود که البته سبب شد مایکل جکسون نتواند در مراسم اختتامیه آواز بخواند زیرا با پپسی قرارداد داشت؛ به جای او لایونل ریچی آواز خواند). اما به طور کلی، کارنامه‌ی تجاری المپیک سرشار از ناکامی و سوء مدیریت است. المپیک ۱۹۷۶ مونترال، این شهر را تا مرز ورشکستگی پیش برد (بدهی این شهر در سال ۲۰۰۶ تسویه شد). المپیک ۲۰۰۴ آتن در نابودی نظام اقتصادی یونان سهم بود؛ امری که چند سال بعد نظام اقتصادی دنیا را تا مرز فروپاشی پیش برد.

در دوره‌های اخیر، مسئولان وعده می‌داده‌اند که این بازی‌ها به احیای نواحی فراموش‌شده‌ی شهری خواهد انجامید و اهالی محل را دوباره با ورزش آشتی خواهد داد؛ اما به ندرت چنین شده است. المپیک ۱۹۹۶ آتلانتا بزرگ‌ترین نماد ناهمخوانی میان انتظارات و نتایج است. انتخاب این شهر دورافتاده‌ی جنوبی برای میزبانی المپیک، ظهور یکی از شهرهای مهم قرن بیست‌ویکم را نوید می‌داد اما این بازی‌ها به علت نظام ناکارآمد حمل‌ونقل، آب‌وهوای نامساعد و کمبود مدیران محلی به فاجعه تبدیل شد. افزون بر این، شمه‌ای از تروریسم داخلی هم به چشم خورد، همان امری که اخیراً به جزئی از زندگی آمریکایی تبدیل شده است. تعریف و تمجید اولیه جای خود را به پدیده‌ی رایج در المپیک، یعنی رسوایی و اتهام متقابل، داد.

البته همه چیز تیره و تار نبوده است. المپیک ۲۰۱۲ لندن مایه‌ی سرگرمی بود- اما حالا چهار سال بعد از آن بازی‌ها چه قدر از آن شور و هیجان و گشودگی به روی جهان را می‌توان در بریتانیا یافت؟ المپیک ۱۹۹۲ بارسلون نقش

² Reich

مهمی در تبدیل این شهر به یکی از مقاصد اصلی گردشگران جهان داشت (هر چند همین امر به تنش میان کاتالونیا و بقیه‌ی اسپانیا دامن زد، تنشی که اوضاع سیاسی اسپانیا را به هم ریخته است). موفق‌ترین بازی‌ها آن‌هایی بوده‌اند که از بلندپروازی پرهیز کرده و به جای تعقیب اهداف بزرگ سیاسی صرفاً کوشیده‌اند تا نشان دهند که زندگی جریان دارد. المپیک ۱۹۴۸ لندن به دنیا نشان داد که زندگی ادامه دارد و برگزاری رویدادهای مهم، حتی با بودجه‌ی محدود، ممکن است. المپیک ۱۹۵۶ ملبورن - معروف به «بازی‌های دوستانه» - به بازدیدکنندگان یادآوری کرد که استرالیا صرفاً مستعمره‌ای دورافتاده نیست.

المپیک ۱۹۶۰ رم و المپیک ۱۹۶۴ توکیو به اعاده‌ی حیثیت کشورهای میزبان کمک کرد؛ کشورهایی که پس از فجایع جنگ جهانی دوم بدنام شده بودند. بازی‌های المپیک بیشتر به درد ترمیم می‌خورند تا نمایش بلندپروازی‌های جهانی.

در مورد المپیک ۲۰۱۶ ریو نشانه‌ها، امیدبخش نیستند. برزیل می‌خواست با میزبانی پیاپی جام جهانی و المپیک نشان دهد که به بازیگر مهمی در جهان تبدیل شده است. جام جهانی در خوش‌بینانه‌ترین نگاه، محاسن و معایبی داشت (عملکرد تیم ملی برزیل حاکی از پیشرفت نبود). المپیک در شرایطی برگزار می‌شود که این کشور با بحران سیاسی و بی‌ثباتی اقتصادی دست و پنجه نرم می‌کند، و انتشار ویروس زیکا احتمال وقوع فاجعه‌ی انسانی را افزایش داده است. شاید این بازی‌ها با موفقیت برگزار شود - همان طور که تجربه‌ی آتلانتا نشان داد، بهتر است که سطح توقعات را پایین نگه داریم - اما در مقایسه با مشکلات حادی که برزیل در سال‌های آینده با آن روبرو خواهد بود، المپیک موضوعی فرعی است. نگرش کورپرتن به المپیک، یونانی بود و نه رومی: احیای بزرگ‌منشی باستانی و نه قدرت‌نمایی عریان. اما تاکنون المپیک همواره عامل انحراف افکار عمومی و وقت‌گذرانی بی‌هوده بوده است.

این کتاب از تیزبینی اجتماعی و هوشمندی همیشگی گلدبلات بهره می‌برد. اما برخلاف توپ‌گرد است، اثر عظیمی که درباره‌ی تاریخ فوتبال جهان نوشته، به نظر نمی‌رسد که به المپیک واقعاً علاقه داشته باشد. بیشتر به نظر می‌رسد که نویسنده‌ی این کتاب، وظیفه‌شناس است و موافق یا حتی مخالف المپیک نیست. با وجود این، هیچ چیز از نگاه تیزبین او پنهان نمانده، به ویژه در روایت‌هایی که از ناکامی‌های فردی، علاوه بر داستان‌های آشنا تر موفقیت قهرمانان، ارائه می‌دهد. بعضی از این روایت‌ها فراموش‌نشده‌اند. در المپیک ۱۹۶۴ توکیو گکیچی تسوبورایا، دوندگی ژاپنی ماراتون، به مقامی بهتر از رتبه‌ی سوم دست نیافت و در مراحل پایانی مسابقه در برابر تماشاگران هم‌وطن خود سرعت‌اش را کاهش داد و راه رفت. او پس از مسابقه گفت: «در برابر مردم ژاپن مرتکب اشتباهی نابخشودنی شدم. برای جبران مافات باید در المپیک بعدی بدوم و قهرمان شوم تا سرود ملی ژاپن به گوش رسد.» او سه سال تمرین کرد اما به علت آسیب‌دیدگی کمر از رقابت بازماند. وی در یادداشتی از ناکامی‌اش عذرخواهی کرد و خود را کشت.

گلدبلات از رویدادهای فرعی هم غافل نمی‌ماند. در نخستین دوره‌های المپیک در حاشیه‌ی رقابت‌های ورزشی، مسابقه‌های هنری و موسیقایی‌ای برگزار می‌شد که اغلب نامعقول بود. گاه‌وبی‌گاه جنبش‌های رقیبی در اعتراض به

المپیک شکل می‌گرفت. المپیک ۱۹۳۲ لس آنجلس مقارن شد با اوج دوران رکود بزرگ. در آن زمان، «کمیته‌ی ضدالمپیک» بازی‌های کارگران را در شیکاگو برگزار کرد تا نشان دهد که برخلاف دعاوی ظاهری، بازی‌های المپیک «فراگیر» نیست. در سال ۱۹۳۶ در «المپیک مردمی» که پیش از المپیک برلین در کاتالونیا برگزار شد، تیم‌های کارگری از سراسر دنیا شرکت کردند. جای خالی چنین مسابقه‌هایی در کنار رقابت‌های اصلی المپیک ۲۰۱۶ ریو به چشم می‌خورد.

گلدبلات به آینده‌ی المپیک بدبین است. «کمیته‌ی بین‌المللی المپیک» سازمانی نهان‌روش و غیرپاسخگو، و حامی شرکت‌های تجاری و ورزشکارانی است که ماهیچه‌های خود را به طور مصنوعی تقویت می‌کنند. گلدبلات نگران است که المپیک ۲۰۲۰ توکیو صرفاً به «ویتیرینی برای ابزار» تبدیل شود: «خودروهای بی‌راننده‌ای که ورزشکاران را به دهکده‌ی المپیک می‌برند؛ اندام‌ها و لباس‌های رباتیکی که ورزش را برای جمعیتی همواره رو به پیری ممکن می‌کنند؛ نسل آینده‌ی دوربین‌ها و نمایش‌گرهای با وضوح بالا، تلفن‌های همراه سریع‌تر و موج بعدی مترجم‌های هوشمند برای بازدیدکنندگان». اما چرا تا ته خط نرویم و نگذاریم که ربات‌ها در بازی‌های المپیک شرکت کنند؟ در این صورت می‌توان نبوغ آدمی را از طریق رقابت انسان و ربات در نمایشگاه تجاری عظیم المپیک آزمود. چنین چیزی حداقل با بن‌مایه‌ی دیدگاه کوبرتن هم‌خوان خواهد بود. تماشای چنین مسابقه‌ای هم سرگرم‌کننده‌تر خواهد بود.

برگردان: عرفان ثابتی